

## تعليقات آیت‌الله جعفری بر اصول کافی، شانزده باب از کتاب الحجّه

\* ترجمه از انگلیسی: مینا اسکویی

**چکیده:** حضرت آیت‌الله شیخ محمد رضا جعفری نجفی ترجمه‌ای دقیق و استوار از اصول کافی به زبان انگلیسی، به سامان آورده که چندین جزء آن به چاپ رسیده است. ایشان، علاوه بر ترجمه متن، تعلیقاتی بر آن نگاشته‌اند که به دلیل گستردگی حوزه‌های مختلف موضوعی، مورد توجه دانشوران بوده و هست. در این گفتار، تعلیقات نگارنده بر شانزده باب نخستین کتاب الحجّه به فارسی، برگردانده شده است.

**کلید واژه‌ها:** اصول کافی، ترجمه انگلیسی / اصول کافی، تعلیقات / امامت، تعلیقات کافی / جعفری نجفی، محمد رضا.

### اشاره

در سفینه شماره ۱۹، مختصری از شرح حال نگارنده بزرگوار ارائه و نکاتی در مورد این ترجمه و ویژگی‌های آن بیان شد. در این گفتار، ترجمه تعلیقات معظم‌له بر شانزده باب از کتاب الحجّه، عرضه می‌شود. آنچه در پی

---

\* . کارشناس ارشد زیان و ادبیات انگلیسی.

می‌آید، ترجمهٔ فارسی تعلیقاتی است که علامه جعفری بر ترجمهٔ انگلیسی اصول کافی نوشته است.

فصلنامه سفینه



\* ص ۲۷۴ - باب أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَعْلَمْ نَبِيَّهُ عَلَمًا إِلَّا امْرَهُ...، ح ۱، ذیل «أَنْتَ شَرِيكٌ فِيهِ»:

۱. این موضوع، ارجاعی سمبولیک دارد به این حقیقت که مرتبهٔ پیامبری منحصرًا برای پیامبر است و مرتبهٔ علم بین او و حضرت علی مشترک است؛ نه اینکه پیامبری و علم دو انار هستند. احادیث ذیل آن را باید بر این مبنای فهمید.

\* ص ۲۷۶ - باب جهات علوم الأئمة عليهم السلام، ح ۱، ذیل «نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ»:

۱. برای توضیح مربوط به فهم این حدیث و احادیث بعدی، به ضمیمهٔ پایان این باب و فصول ۲ و ۳ (دومین و سومین باب کتاب الحجّه) و نکتهٔ مندرج در جزوی یکم از ترجمهٔ کتاب الحجّه رجوع کنید.

\* ص ۲۷۶ - پایان همان حدیث:

این نکته برای روشن کردن این مطلب است که هیچ یک از علوم امامان، مستقیماً از جانب وحی پیامبرگونه (پیامبرانه) به دست نیامده و این موضوع به صورت جزء به جزء، در نکتهٔ فصل ۳ این کتاب (سومین باب کتاب الحجّه) آمده است.<sup>۱</sup>

\* ص ۲۸۲ - باب التقويض إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي إِمْرَالِدِين، ح ۲:

۱. در اینجا ذکر دو موضوع را ضروری می‌دانم: یکی که مختص به این حدیث است و دیگری که در مورد تمام احادیث این فصل، قابل استفاده است. موردی که به طور خاص به این حدیث مرتبط می‌شود، به چند نکتهٔ قابل تقسیم است:

۱. نویسنده بزرگوار، توضیحی در حل تعارض میان حدیث ۱ و ۳ این باب دارند که در پایان این گفتار خواهد آمد. (ویراستار)

الف) علامه مجلسی (مرات العقول، ج ۳، ص ۱۴۸) در مورد «ابوقتاده» می‌گوید که نام او تمیم بن نصیر العداوی است؛ مع هذا، ممکن به نظر نمی‌رسد که این همان مورد باشد؛ چون عداوی، بصری بوده و ارتباطی با شام نداشته است. (ابن سعد، الطبقات، ج ۷، قسم ۱، ص ۹۴؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۲۰۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۹ این ابوقتاده در واقع، فردی دیگر از اهل شام بوده است<sup>۱</sup>)

او راوی حدیث بوده و آنچه از او می‌دانیم، همان چیزی است که از علمای حدیث برای ما به جا مانده و اینکه او ابوقتاده شامی بوده و به عنوان راوی قابل اعتماد و معتبر، شناخته نمی‌شده است. (بخاری، التاریخ الكبير، [الكتاب]، ج ۹، ص ۶۴؛ خطیب، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۰۱-۴۰۲؛ الذہبی، میزان الاعتدال، ج ۹، ص ۵۶۴؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۷، ص ۹۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۹)

ب) موسی بن اشیم، فردی است که به عنوان راوی غیرمعتبر، شناخته می‌شود و حتی ایمان او نیز مورد تردید است. (رجال کشی، ص ۳۴۴؛ معجم الرجال، ج ۶، ص ۱۵۰؛ رجال ابن داود، ص ۵۲۱؛ رجال علامه، ص ۲۵۷؛ جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۷۱) به این دلیل، این حدیث در شمار احادیث ضعیف شمرده می‌شود؛ همان‌گونه که در مرات العقول ج ۳، ص ۱۴۸ بیان شده است.

ج) باید توجه داشت که این حقیقت که امام برای یک آیه تا سه تفسیر ارائه می‌دهد، بدین معنا نیست که آنها ناقص یکدیگرند. همان‌گونه که در دیگر تفاسیر علمی، کلمات باید به گونه‌ای انتخاب شوند که مناسب توان و گنجایش شنونده باشند، این سه تفسیر متفاوت، هریک، براساس نیازها و فهم سه شخص است که سؤال را مطرح کرده بودند. اشتباه راوی در این است که تصوّر کرده تفسیر، چیزی ثابت و بی‌تغییر است مانند خود آیه. (بنگرید به ارجاع او به ابوقتاده) اما در حقیقت، نیازی به توسل به تقيّه، به عنوان توضیحی برای تفاوتها نیست؛

۱. عدد نخست نشان‌دهنده تاریخ میلادی و دومین عدد بیانگر تاریخ هجری است.

بلکه موضوع بسیار ساده‌تر از آن است.

موضوع دوم در مورد شیوه‌های نزول وحی بر پیامبر است. این مطلب به دوراه و شیوه قابل تفکیک است؛ یکی اینکه مستقیماً به او نازل شده باشد، مانند حالتی که آیات قرآن نازل شده است. یا اینکه خداوند در پیامبر، یک نیرو یا ظرفیت خاص، جهت درک حقایق و امور جهان (بدون هیچ اشتباہ) ایجاد کرده که او در هر شرایط و براساس نیاز مردم و موقعیت (پیش آمده) بداند انجام چه کاری ضروری است. این نوع دوم ذاتاً مرتبط به خلوص و عصمت پیامبران و امامان است. و به معنای حکم (قضاؤت) و علم (دانش) برمی‌گردد (همان‌گونه که در قرآن بدان اشاره شده است؛ مثال: و لَمَّا بَلَغَ أَشْدَدَهُ وَاسْتَوَى، آتَيْنَاهُ حِكْمًا وَعِلْمًا). (قصص (۲۸/۱۴) یا آنجا که قرآن در مورد حضرت یوسف ﷺ می‌فرماید: و لَمَّا بَلَغَ أَشْدَدَهُ آتَيْنَاهُ حِكْمًا وَعِلْمًا). (یوسف (۱۲/۲۲)) در مورد پیامبر ﷺ آیات مرتبط با این‌گونه از دستورهای الاهی در احادیث این فصل ذکر شده‌اند. معنای تأدیب (آموزش و تربیت در تکامل اخلاقی) که از جانب خداوند به پیامبر داده شده و در اینجا ذکر شده، دقیقاً چیزی است که به توضیح آن پرداختیم، که آن‌گاه که به کمالش رسید، به پیامبر اجازه داده شد تا به تربیت دیگران بپردازد و در جامعه نیز آن را اعمال کند.

بنابراین (در احادیث این فصل) هرجا که دیدیم دستورها بر دو نوع‌اند (یکی از جانب خداوند و دیگری پیامبر)، معنا - چنان‌که توضیح دادیم - این است که یک دسته از دستورها به طور مستقیم، از جانب خداوند آمده است و دستورهای دیگر که از جانب پیامبر و براساس درک کامل و بی‌کم و کاست ایشان از حقیقت، صادر شده است (یعنی سنت او؛ همانند تفاوت بین فرض الله یعنی آنچه خدا واجب کرده و سنت پیامبر یعنی آنچه پیامبر تحقق بخشیده است). بنابراین، هر دو در حقیقت، هدایای (نعمت) خداونداند و توسط او خلق شده است.

\* ص ۲۹۸ - باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ مُحَدِّثُونَ مفهومون، ح ۲:

۱. در مورد این حدیث، دو نکته را باید ذکر کرد:

(الف) این حدیث در حقیقت دو حدیث است: یکی که قسمت اول را تشکیل می‌دهد و دیگری که قسمت دوم را تشکیل می‌دهد. قسمت اول همان‌گونه است که کلینی بیان می‌کند و محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰/۹۰۳) استاد شیخ کلینی نیز این حدیث را با همان سلسله نقلی (روات) نقل کرده است. متن بعد از ذکر آیه‌ای از قرآن، متوقف می‌شود و چنین ادامه می‌یابد:

«من (يعنى حَكْم) گفتم: آیا علیّ بن ابی طالب یک محدث بود؟ او گفت: بله؛ و هر امامی از ما اهل بیت، در حقیقت یک محدث است.» (بصائر الدرجات، ص ۳۱۹-۳۲۰، البحار، ج ۲۶، ص ۶۷)

بنابراین، قسمت آخر جمله بعد از آیه، واقعاً سؤالی است که حکم آن را پرسیده است، نه قسمتی از کلام امام.

قسمت باقی‌مانده، با مدخل «عبدالله بن زید» یک حدیث جداگانه است؛ کاملاً متفاوت از چیزی که سلسله نقل حدیث (روات) از آن منشعب شده و مرتبط با امام جعفر علیه السلام است و موضوعی مشابه آن را در بر می‌گیرد. این حدیث در شکل کامل آن، به عنوان حدیث ۱۳۹۱ این کتاب آمده است.

در واقع، نام صحیح این مرد عبدالله بن زید است و مادر او مادر خوانده علیّ بن الحسین علیه السلام بوده است. توضیح دقیق این موضوع در تعلیق حديث ۱۳۹۱ خواهد آمد.

به این دلیل می‌گوییم که این حدیث، دو بخش کاملاً مجزاً دارد که صفار، استاد شیخ کلینی، آنرا به عنوان دو حدیث مجزاً با دو سلسله روایی کاملاً متفاوت، نقل کرده است. اولی همان‌گونه است که در بالا به آن اشاره کردیم و دومی نیز این‌گونه است:

صفّار می‌گوید: «علیّ بن حسن، از موسی بن بکر، از حمران، روایت کرد که ابو جعفر علیّ فرمود: پیامبر خدا فرمود: از اهل بیت من، دوازده تن محدث هستند. سپس «عبدالله بن زید - که برادر علیّ بن حسین علیّ بود - به ابو جعفر گفت:....» (باقی آن همان‌گونه است که در روایت کلینی نقل شده است). (بصائر الدرجات، ص ۳۲۰؛ البخار، ج ۲۶، ص ۶۷-۶۸؛ همان، ج ۴۷، ص ۳۴۱)

ب) جمله آخر کلام امام، شامل ارجاعی به ابوالخطاب است. این قسمت در حدیث ۱۳۹۱ ذکر نشده، اما در نسخه نقل شده صفار موجود است. بنابراین، ما باید جایگاه کلام امام را در اینجا مشخص کنیم:

نام کامل ابوالخطاب، محمد بن الملاحس (ابوزینب) الاسدی الكوفی است که رهبر شاخه (حزب) تندروی خطابی است. در آغاز، او یک شیعه امامی واقعی بود و حتی در باب حدیث نیز قابل وثوق و معتبر بود. او همراه امام صادق نیز بوده است. ولی به تدریج، به یک فرد تندرو تبدیل و معتقد شده امامان پیامبرند و آنچه در این حدیث به آن اشاره شده، این نکته است. گفته می‌شود حتی باور او به الوهیت امامان، پیش از این نتیجه بوده است.

خطابی، سخنان غلطی را به او نسبت داده‌اند؛ مانند: تناسخ و حلول. گفته می‌شود که آنها بر این باورند که او یک پیامبر بوده است؛ حتی یک الهه امام صادق علیّ او و پیروانش را نفرین کرد و احادیث بسیاری از امام صادق و امامان بعدی ایشان در مورد رد او و لعن و نفرینش موجود است.

ابوالخطاب و پیروانش ظاهر اهل عبادت و تصوّف را به خود گرفتند و اغلب در مسجد اعظم کوفه مشغول این کارها (عبادت و...) بودند تا عصر فرمانروایی منصور عباسی (تولد: ۹۵/۷۱۴ - خلافت: ۱۳۶/۷۵۴ تا ۱۵۸/۷۷۵) که حاکم او در کوفه، عیسیٰ بن موسی (۱۶۷/۷۸۳-۱۰۲/۷۲۱) گروهی را به دنبال خطابی در مسجد فرستاد و این در سال ۱۳۷/۷۵۵-۷۵۴ بود که در آنجا با وجود مسلح نبودن خطابی،

جنگی درگرفت و این حزب کاملاً از بین رفت و مانند بیشتر احزاب شیعه شد و هیچ ردی و اثری از آنها باقی نماند؛ اگرچه برخی از مورخان، مدعی اند که گرایش‌های esoteric اسماعیلیان؛ از حزب خطابیه و عقاید ابوالخطاب ریشه گرفته است.

(ابن النديم، ص ۲۳۸، ابن اثیر، ج ۸، ص ۲۸)

(برای جزئیات در مورد ابوالخطاب و حزب مراجعه کنید به: تنتیح المقال، ج ۳، بخش اول، ص ۱۸۹-۱۹۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۵-۲۶؛ همان، ج ۱۴، ص ۲۵۸-۲۷۶ و سایر زندگی نامه‌ها؛ سعدین عبدالله الاشعري، المقالات و الفرق، ص ۵۴-۵۵، ۶۳-۶۴، ۸۱-۸۳؛ التوبختي، فرق الشيعه، ص ۳۷-۴۰، ۵۸-۶۴ و سایر کتب با موضوع فرقها)

اکنون با یک چالش تاریخی روپروری زیرا غالیان ابوالخطابی خود را در تنها عصر امام صادق ظاهر کرده‌اند. (۷۶۵/۷۶۰-۱۴۸) بنابراین، به نظر می‌رسد فردی که در این حدیث به آن اشاره شده، نمی‌تواند او باشد؛ زیرا او به فردی که در عصر امام باقر علیه السلام صاحب این نگرش بوده، شناخته نمی‌شده است. (۷۳۳/۶۷۶-۱۱۴)

به این سبب، احتمال دارد که فرد ذکر شده در حدیث، مغیرة بن سعید بجلی کوفی بوده باشد که سرکرده فرقه افراطی مغیریه بوده است این فرقه از خطابیه بسیار معروف‌تر بوده و از نظر زمانی بر آن سبقت داشته است. آنها نیز نظرات مشابه با خطابیه داشته‌اند؛ اما در مورد امام باقر و امامان بعد از ایشان، دیدگاه‌های آنها متعصبانه و افراطی بوده است. احتمالاً حتی درست است که حزب خطابیه از بقایای مغیریه ریشه گرفته باشد. مغیره هم عصر امام باقر علیه السلام بوده و نظراتش را در طول امامت ایشان، آشکار کرده است؛ اگرچه شورش او در عصر امام صادق بوده است؛ در سال ۷۳۷/۱۱۹، زمانی که خالد بن عبدالله القصري ۶۹۰/۷۴۳ (۶۶/۱۲۶) حکمران هشام بن عبد‌الملک، خلیفه اموی (۷۱/۶۹۰) خلافت ۷۴۳/۱۲۵-۱۲۵/۷۴۳) به او و پیروانش هجوم آورد و آنها را دستگیر کرد و سوزاند. (تنتیح المقال، ج ۳، بخش اول، ص ۲۳۶-۲۳۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۳۱۵-۳۲۰)

میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۰-۱۶۲؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۷۵-۷۸؛ المقالات و الفرق ۴۳-۴۴ و ۵۰ و ۵۵؛ فرق الشیعه، ص ۳۷ و ۵۲-۵۵؛ طبری، ج ۲، ص ۱۶۱۹-۱۶۲۲؛ ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۰۷-۲۰۸؛ ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۲۳؛ همان، ج ۱۰، ص ۲۰-۲۱؛ دیگر زندگی نامه‌ها و تواریخ)



به نظر می‌رسد که راوی این حدیث، به دلیل تشابه میان اعتقادات این دونفر، به اشتباه افتاده و در اختصاص کلام امام دچار سر درگمی شده است. شواهد بیشتری وجود دارد که (همگی) فرض را براین قرار داده‌اند که مغیره از معنای محدث در عصر اباجعفر مطلع بوده است که این کلمه از صفار و شیخ مفید از طریق ابو حمزه الشمالی نقل شده است. پیداست که حکم بن عتبیه (راوی حدیث حاضر) به مغیره بن سعید، آنچه را از امام ابو جعفر (الباقر) در مورد محدث شنیده، بازگفته است و مغیره نیز متناویاً به امام رجوع کرده و ایشان نقل حکم را تأیید کرده‌اند. (بصائر الدرجات، ص ۳۲۴؛ الاختصاص، ص ۲۸۷؛ البحار، ج ۲۶، ص ۶۹-۷۰) اگر فرض را براین بگذاریم که راوی دچار سردرگمی شده بوده، جمله آخر این حدیث باید این‌گونه بوده باشد: «این همان است که در آن، مغیره بن سعید با قضاوت او مواجه شده است...»

\* ص ۳۱۶ - باب أَنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ مَا يَعْلَمُ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِه...، ح ۱، ذیل «کذا نزلت»: نساء (۴) / ۵۹ رانگاه کنید:

در اینجا منظور امام این نیست که کلمات تغییر کرده‌اند؛ بلکه این است که رجوع آنها باید به خداوند و پیامبرش یا امامان باشد؛ قبل از اینکه بحث یا نزاعی به راه بیندازند؛ نه اینکه صبر کنند تا نزاعی درگیرد و سپس برای حل نزاع پیش آمده، به سوی ایشان روند.

\* ص ۳۲۵ - باب أَنَّ الْأَئمَّةَ لَمْ يَفْعُلُوا شَيْئًا وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدِ اللَّهِ...، ح ۱، ذیل «وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيم»:

به نظر می‌رسد که این نوشته به صورت طومارهای متعدد بوده است که هریک به دور دیگری پیچیده بوده و هریک مُهری نیز داشته است.

\* ص ۳۴۷-باب ما نصّ الله عزّ و جلّ و رسوله على الأئمّة عليهم السلام واحداً فواحداً، ح ۱، ذیل «أذهب الله عنی الرجس كما أذهب عنك و عن أبيك»:

از آنجاکه خداوند انتقال امامت را مختص به امام حسین علیہ السلام کرده، جایی برای قانون کلی ای که در آیه ذکر شده، نمی ماند؛ قانونی که انتقال امامت را به بزرگترین پسر، حسن علیہ السلام ضروری می دانسته است.

امامت امری است براساس دستور الاهی و جدا از سؤال در مورد وراثت. با این وجود، خداوند گاهی از توالی وراثت، از طریق رابطه خونی، برای امامت استفاده کرده و گاهی هم چنین نکرده است.

\* ص ۳۵۷-همان باب، ح ۷، ذیل «رجالاً من المختارية»:

۱. یعنی کیسانیه. مختارین ابی عبیدۃ الثقفی (۶۸۷-۶۲۲)، رهبر جنبش انتقام از قاتلان امام حسین علیہ السلام در کربلا بود و ابو عمرو کیسان مدافع بر جسته او میان موالی بود.

\* ص ۳۵۹-ذیل باب جهات علوم الأئمّة عليهم السلام، ح ۱ و ۳:

احادیث شماره ۶۸۹ و ۶۸۷ (احادیث شماره ۱ و ۳ همین باب) تناقض ظاهری دارند که برای رفع آن، به توضیح بیشتری نیاز است:

۱. ریشه «غبر» یکی از آن دسته کلماتی است که در زبان عربی، «اضداد» نامیده می شوند؛ بدین معنی که دو معنا دارند. یکی از معانی این کلمه، یعنی «باقی مانده شدن، باقی ماندن» یا «طول کشیدن، ادامه دار شدن». این معنا متضاد معنای دوم است؛ یعنی «گذشته شده» یا «رفته». بنابراین نام «غابر» می تواند به یکی از این دو معنا باشد که هر دو معنا به خوبی، در منابع زبان‌شناسی اصلی، ذکر شده‌اند. بنابراین این دو کلمه هم آوا هستند؛ در حالی که معنای مخالف یکدیگر را می‌رسانند.

(بنگرید: الأصمعی، الأضداد، ص ۵۸؛ سجستانی، الأضداد، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ ابن سکیت، الأضداد، ص

٢٤٠؛ الانباری، الاضداد، ص ١٢٩؛ ابوالطیب الحلی، الاضداد فی کلام العرب، ج ٢، ص ٥٢٧-٥٣٠؛ لسان العرب، ج ٥، ص ٤٣٦-٤٣٩؛ تاج العروس، ج ٣، ص ٥٢٧-٥٢٨

## ۲. توصیف علم براساس سه تقسیم‌بندی قابل ذکر است:

عالِم، عِلْم (دانسته) و عَلْت عِلْم.

شق دوم و سوم هرکدام قابل تقسیم به سه قسمت جزئی تواند بود: گذشته، حال و آینده. بنابراین، به طور مثال، می‌توان دانش را در گذشته به دو مفهوم به کار برد. گذشته بر مبنای دلیل و علت (برای مثال، من اکنون این را می‌دانم؛ زیرا آن را دیروز یاد گرفته‌ام). یا گذشته بر مبنای آنچه شناخته شده است (برای مثال، من می‌دانم آنچه دیروز اتفاق افتاده است). به طور مشابه، علم حال و آینده نیز همین‌گونه است.

۳. در حدیث ۶۸۷ (حدیث اول باب جهات علوم...)، علم به سه دسته تقسیم شده است: ماضی، غابر و حادث. در اینجا، غابر با ماضی تقابل دارد، پس به مفهوم اول آمده است؛ یعنی به معنای ادامه. در حدیث ۶۸۹ (حدیث سوم همان باب)، علم به سه بخش تقسیم شده است. این بار بخشها عبارت‌اند از غابر، مزبور و آنچه در قلوب مانکُت شده است. در حدیث اول، حادث این گونه تعریف شده است. در مورد غابر و مزبور، در حدیث اول، آنها به عنوان مترادف آمده‌اند؛ اما در حدیث سوم، کاملاً دو بخش جداگانه‌اند. از توضیحاتی که داده شده، پیداست که مزبور نیز در هر دو حدیث، معنای مشابهی دارد. (یعنی نوشتن، مکتوب کردن)

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که غابر در حدیث اول، به معنای مزبور و در حدیث سوم، به معنای ماضی به کار رفته است. می‌دانیم که غابر دو معنا دارد؛ پس این تفاوت را ناشی از همنامی می‌دانیم.

۴. مافی در حدیث اول، یعنی آنچه پیشتر شرح داده شده است (مفسّر)؛ یعنی آن علت علم موجود در گذشته است. افزون براین، یعنی علم به چیزی که قبل از رخ



داده است و این مفهوم بسیار ساده‌تر از آن است که نیازمند توضیح باشد. در حدیث سوم، غابر به عنوان آنچه قبلًا بوده است، توضیح داده شده، و در این مفهوم، باید معنای «قبل» را هم در علّت علم و هم در حوادث رخ داده، لحاظ کرد. بنابراین، ماضی در معنای اول و غابر در حدیث سوم، معنای مشابهی دارند: علم از طریق آنچه قبلًا حادث شده و علم به آنچه قبلًا حادث شده است.

در نوع دوم علم، یعنی غابر در حدیث اول و مزبور در اول و سوم، توضیح ارائه شده نشان می‌دهد که علّت این علم در مکتوب بودن آن است. (مزبور) این معنایی است که در حدیث اول ارائه شده است؛ اما در حدیث سوم، مزبور خودش به عنوان علم آنچه برای ما رخ خواهد داد (ما یائینا) توضیح داده شده که توضیحی است مرتبط با آنچه دانسته شده است. بنابراین، پیداست که این نوع دوم علم قبلًا محقق شده است. همچنین پیداست که این علم مکتوب، دقیقاً چیزی است که در احادیث فصل ۴۰ (از ترجمه انگلیسی اصول کافی) آمده؛ آنجا که مرتبط به چیزهایی مانند مصحف حضرت زهراء است.

\* ص ۳۶۳ - باب الإشارة والنص على أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۱، پایان حدیث:

براساس سخنان علامه مجلسی در مرآت العقول (ج ۳، ص ۲۶۹)، در سلسله روایان این حدیث، روای ای ناشناخته وجود دارد؛ زیرا همه سلسله‌های روایی این حدیث به زید بن المعمجم الهلاکی الكوفی ختم می‌شود که فردی ناشناخته است. (الطوسي، الرجال، ص ۱۹۵ و ۱۹۶، مجمع الرجال، ج ۳، ص ۷۷؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۴۱، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۳۸) همچنین عیاشی نیز این حدیث را از روای مشابهی روایت کرده است؛ اما با کمی تفاوت در متن آن.

علی بن ابراهیم نیز آن را با کمی تغییر در متن نقل کرده است؛ البته بدون سلسله روایان آن به طور کامل و پیداست که سلسله روایان در کافی و عیاشی نیز همین سلسله بوده است که او آن را حذف کرده است؛ زیرا قسمتی از این سلسله روایان که

او نقل کرده، با سلسله‌ای که این دو نویسنده ارائه کرده‌اند، مطابقت دارد. (عیاشی، التفسیر، ج ۲، ص ۲۶۸؛ علی بن ابراهیم، التفسیر، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۰؛ البرهان، ج ۲، ص ۳۸۳؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ البحار، ج ۳۶، ص ۱۴۸)

این گونه قرائت از این آیه قرآن، در جای دیگری غیر از این حدیث نیامده است. بنابراین، هیچ مفسر امامی دیگری آن را حتی در تفسیرش ذکر نکرده است. (نک: الطوسی، التبیان، ج ۶، ص ۴۲۱؛ الطبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۲-۳۸۳ و جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۰۵؛ الفیض، الصافی، ج ۱، ص ۹۳۷-۹۳۸؛ اگرچه دو نویسنده آخری رابطه میان این آیه و امامت علی بن ابی طالب<sup>علیہ السلام</sup> را یادآور شده‌اند؛ ابوالفتوح رازی، تفسیر، ج ۷، ص ۱۳۸-۱۳۹؛ الكاشانی، منهج الصادقین، ج ۵، ص ۳۳۵-۳۳۶؛ الطباطبائی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۲۲)

\* ص ۳۶۶ - همان باب، ح ۳، ذیل «وأنزلنا معهم الكتاب والمیزان»:  
با این کلمات، هیچ آیه‌ای در قرآن نیست؛ اما در الحدید (۵۷)/۲۵ می خوانیم:

«لَدُ أَرْسَلْنَا رَلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ بِالْقُسْطِ».

احتمالاً راوی متن این حدیث را تغییر داده است. مع‌هذا، این حدیث، حدیث ضعیفی است. (همان‌طور که علامه مجلسی در مرآت العقول، ج ۳، ص ۲۷۰ نظر داده است.)

\* ص ۳۶۶ - همان حدیث، ذیل «فَأَنْ صَحْفَ إِبْرَاهِيمَ»:  
لغت «کتاب» در دو آیه قرآن، به صورت مفرد با حرف تعریف (معرفه) آمده است؛ یعنی در آیات سوره‌های مائدہ و حیدر. در آیات سوره مائدہ، خداوند می‌فرماید که او «مستحفظون» را نصب کرد (یعنی: نگاهبانان کتاب). مستحفظون، نمی‌توانند از علمای یهودی یا علمای مسیحی باشند که کتابشان دست به دست شده؛ زیرا به آنها کتب ابراهیم منتقل شده و نرسیده است.

بنابراین، منظور از «کتاب» در این آیات، تورات و انجیل نیست. پس می‌توانیم دریابیم که «کتاب» در اینجا بر می‌گردد به «اسم اعظم» که مجموعه‌ای از همه کتب پیامبران است. پس خداوند «نگاهبانانی (مستحفظون)» را برگزیده تا نگهبان این

مجموعه باشد و آن را از نسلی به نسلی منتقل کنند تا به دست پیامبر خدا علیهم السلام برسد.

\* ص ۳۶۸ - همان حدیث، ذیل «فإذا فرغت فانصب»:

معمولًاً قرائت لغت «انصب» به معنای کار سخت (بیگاری) است؛ اما قرائت کمی تغییر یافته آن (در حد اعراب حرف صاد) «انصب» به معنای «برگزیدن» است.

\* ص ۳۷۰ - همان حدیث، ذیل «أسألكم عن المؤودة التي أنزلت...»:

در متن قرآنی، این عبارت «المؤودة» یعنی «کودک مؤنث دفن شده» است. در این دو آیه، تغییری در شیوه قرائت آن وجود دارد؛ البته فقط در این کلمه. (نک: الکشاف، ج ۴، ص ۲۲۲؛ نشر المرجان، ج ۷، ص ۶۶۸)

اگرچه در برخی تفاسیر امامیه، مانند مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۲ و ۴۴۴ و الصافی، ج ۲، ص ۷۹۱، لغت «المؤودة» جایگزین «المؤودة» شده است؛ اما شیخ طوسی در تبیان، ج ۱۰، ص ۲۸۲-۲۸۳، تنها شکل «المؤودة» را آورده است. همین طور، تفاوتی در حدیث نقل شده از امامان در این زمینه وجود دارد که برخی آن را «المؤودة» و برخی آن را «المؤودة» نقل کرده‌اند. (نک: البرهان، ج ۴، ص ۴۳۱-۴۳۲؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۱۴-۵۱۶)

\* ص ۳۷۱ - همان حدیث، ذیل «ولوردوه إلى الله وإلى الرسول...»:

عبارت «إلى الله» در متن قرآنی نیامده است؛ اما امام علیه السلام آن را در تفسیر آیه اضافه کرده‌اند. (رجوع شود به مراتع العقول، ج ۳، ص ۲۸۳)

\* ص ۳۷۴ - همان حدیث، ذیل «بین قبض النبي إلى خروج النبي الآخر»:

البته این دستور، دستوری است که به همه زمانها برمی‌گردد و منحصرًاً محدود به آخرين پیامبر «حضرت محمد» نمی‌شود. بعد از آخرين پیامبر، خداوند، زمین را تنها با امامان برپا می‌دارد.

\* ص ۳۷۶- همان باب، ح ۶، ذیل «ذوابة سيف رسول الله»:  
«ذوابة» بندی است که به حفاظ شمشیر بسته می‌شود که می‌توان به آن چیزهایی مانند حرز را گره زد. زمانی رسم بر آن بوده که وصیت‌نامه را نیز به آن می‌بستند؛ به عنوان آمادگی برای مرگ ناشی از شرکت در جنگها.

\* ص ۳۷۸- همان باب، ح ۹، ذیل «الفَّ غير معطوفة»:  
براساس سخنان مجلسی و فیض، یعنی: «تنها یک حرف ناکامل و تنها از حروف الفباء، یعنی چیزی کمتر از یک حرف تنها» او «الف» را انتخاب کرد؛ زیرا این حرف اولین حرف الفباء و آسان‌ترین آنها درنوشتن و خواندن است و درنوشتن دنباله ندارد که به معنای ناکامل بودن آن است. در خط کوفی قدیمی، این‌گونه نوشته می‌شد: «L».

اگر انتهای پایینی آن را که به سمت راست کشیده شده، حذف کنیم، این حرف ناکامل می‌شود. این صحیح‌ترین معنایی است که از شیوخ بزرگ شنیده شده است.  
(مرات العقول، ج ۳، ص ۲۹۰؛ الوافى، ج ۲، ص ۷۶)

\* ص ۳۸۳- باب الإشارة و النص على الحسن بن علي<sup>عليه السلام</sup>، ح ۶، ذیل «هذین العودین»:

صحیح «العمودین» است؛ چنان‌که در: مرأة العقول، ج ۳، ص ۲۹۷؛  
بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۷ و الوافى ج ۲، ص ۸۰ به نقل از کافی آمده است.

\* ص ۳۸۴- همان حدیث، ذیل «هذین المصباحین»:  
احتمالاً مشابه دو سونوں یا همان طور که برخی مفسران گفته‌اند، منظور دو امام حسن و حسین<sup>عليهم السلام</sup> هستند.

\* ص ۳۸۴- همان حدیث، ذیل «عفا في الأرض مخطها»:  
این جملات در پاسخ به سؤال کسی است که اعتراض کرد: اگر خدا رحمان، و امام عالم؛ و دین ثابت است، چرا این همه آزار و خسaran بعد از رحلت پیامبر ایجاد



شد؟ پاسخ این است که جامعه مسلمانان در آن زمان، آن گونه که باید، بنیانش محکم و ثابت نشده بود تا بتواند با حوادثی که پیش می‌آید، مواجه شود. اما دین آن قدرها هم ضعیف نبوده، بنابراین دچار بحران می‌شده است. در آن زمان، رهبری از امام بحق سلب شده بود؛ در نتیجه، قادر به مواجه با موقعیت‌های پیش‌آمده نبود.

\* ص ۲۸۹ - باب الإشارة والنص على الحسين بن علي<sup>علیہ السلام</sup>، ح ۲، ذیل «یا قبر»: قبر دربان بوده است.

\* ص ۳۹۹ - باب الإشارة والنص على علي بن الحسين<sup>علیہ السلام</sup>، ح ۴، ذیل «فلما صلّی»: المغرب»:

بعد از نماز مغرب، آن گاه که تاریکی چیره می‌شده، جلسه به پایان می‌رسید و مردم پراکنده می‌شدند. سپس غیاب برادران ابو جعفر، این امکان را فراهم می‌آورده تا پدرشان از ابو جعفر، پرسشهایی را که در دنباله حدیث آمده است، پرسد.

\* ص ۴۰۱ - باب الإشارة والنص على أبي جعفر<sup>علیہ السلام</sup>، ح ۱، ذیل «...أخرج سبطاً»: سَقْطٌ: بافتحه ای از جنس کلکهای درخت خرما، جهت پوشش سینه.

\* ص ۴۰۳ - همان باب، ح ۳، ذیل «كتب إلى ابن حزم»: ابوبکر بن محمد عمرو بن حرم انصاری (۳۷/۶۵۷-۱۲۰/۷۳۸)، از سال ۶/۷۰۶ قاضی مدینه بود که عمر بن عبدالعزیز، هنگامی که حاکم مدینه بود، او را به سمت قضاوت برگزیده بود. آن گاه که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد، ابن حزم را به عنوان حاکم مدینه منصوب کرد. (الطبری، ج ۲، ص ۱۴۵۲ و ۱۴۳۷ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۵-۱۳۴۶ و ۱۳۰۵ و ۱۲۵۵ و ۱۱۹۱، ج ۳، ص ۲۴۶؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۶۷-۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۸-۴۰) \*

\* ص ۴۰۸ - همان باب، ح ۷، ذیل «ليس كل إمام هو القائم بعد الإمام الذي كان قبله»:

از این حدیث پیداست که «القائم» دو معنا دارد: یکی آنکه با شمشیر بر می‌خیزد تا عدالت را برقا دارد. با این معنا، او تنها و تنها حضرت مهدی<sup>علیہ السلام</sup> است. دیگری

کسی که بعد از رحلت امام قبلی، به امامت بر می خیزد و در این معنا، به نوبت، به امامان اطلاق می شود. (این معنا، معنای ظاهری است و می تواند به سایر موقعیت‌ها جدای از امامت نیز اطلاق شود). این مطلب باعث بروز استباهاتی چند در میان شیعه شده و دلیل این است که چرا برخی از آنان به جای اینکه امام موسی بن جعفر را فوت شده بدانند، تصوّر می‌کنند که امام موسی بن جعفر غایب شده‌اند (به غیبت رفته‌اند). دلیل آن این است که آنها از پدر ایشان شنیدند که ایشان را «القائم» نامیدند. این گروه، «واقفیه» نامیده می‌شوند؛ زیرا آنها پایان امامت را در امام موسی بن جعفر می‌دانند و معتقد نیستند که امامت بعد از ایشان به امام رضائی منتقل شده است. (نک: الطوسي، الغيبة، ص ۲۹، ۵۰؛ البحار، ج ۴۸، ص ۲۵۰-۲۷۵)

\* ص ۴۱۲ - باب الإشارة و النص على أبن الحسن موسى علیه السلام، ح ۳، ذیل «قد لبس الدرع و ساوي عليه»:

رجوع شود به فصل ۳۸ این کتاب (كتاب الحجّة، باب ما عند الإمام من سلاح رسول الله و متعاه) که این مطلب به عنوان یکی از نشانه‌های امامت شمرده شده است.

\* ص ۴۱۴ - همان باب، ح ۸، ذیل «لا تجفووا إسماعيل»:  
این فرد اسماعیل، پسر امام جعفر علیه السلام است و این حدیث نشان می‌دهد که او در آن زمان، هنوز زنده بوده است.

\* ص ۴۱۶ - همان باب، ح ۱۰، ذیل «وأمّي وأمّه واحدة»:  
مادر اسماعیل و عبدالله یکی بوده؛ در حالی که مادر امام موسی بانوی دیگر بوده است. علامه مجلسی می‌گوید: این جمله اشاره به مادر همه آنان دارد یعنی حضرت فاطمه علیه السلام. (مرآت العقول، ج ۳، ص ۳۳۶)

شیخ مفید همین روایت را از قول همین سلسله روات، ذکر می‌کند و طبرسی آن را از قول کلینی با همان سلسله روات و همان متن، نقل می‌کند، اما در هر دوی آنها،

به جای این جمله به این عبارت می‌رسیم:

«آیا اصل من و اصل او یکی نیست؟» (نک: کتاب ارشاد، ترجمه انگلیسی، ص ۴۳۸؛ اعلام

الوری، ص ۲۸۹؛ بحار، ج ۴۸، ص ۱۸-۱۹)

\* ص ۴۱۸ - همان باب، ح ۱۳، ذیل «أبی أیوب النحوی»:

النحوی، اشتباه قرائی از «خوزی» است. ضبط «الخوزی» به درستی در منابعی آمده است؛ مانند: الطوسي، الغيبة، ص ۱۱۹؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۲۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۹۰ (که او نیز به نقل از کلینی، آن را ذکر کرده است) همچنین نک: البخار، ج ۴۷، ۳؛ مرآت العقول، ج ۳، ص ۳۳۷. این فرد، سلیمان بن ابی سلیمان (مخلد یا داوود)، ابوأیوب الخورمی الموریانی، شخصیت برجسته‌ای در آغاز خلافت خلیفه عباسی است. او وزیر ابو جعفر المنصور (تولد ۹۵/۷۱۴ - حکومت ۱۵۸/۷۵۴-۱۳۶) دومین خلیفه عباسی بوده است. او به شدّت، به منصور نزدیک بوده است تا آنجا که تاریخنویسان او را «الغالب عليه» می‌نامند؛ یعنی «کسی که خلیفه در قدرتش بوده است».

علاوه بر این، او مسئول نگارش مهم‌ترین نامه‌های منصور بوده است. مع‌هذا، او به تدریج، مورد بی‌لطفی قرار گرفت و در سال ۱۵۳/۷۷۰، او و برادرش خالد، زندانی و شکنجه شدند و تمام اموالشان نیز ضبط شد و در سال ۱۵۴/۷۷۱ منصور هر دو برادر را مورد مجازات قرار داد و دستور داد پسرش المهدی، پسران خالد را دستگیر دستها و پاهاشان را جدا کند و بعد نیز سرشاران را بُرد. (الطبری، ج ۳، ص ۴۲۱ و ۴۱۸ و ۳۷۲ و ۳۷۰ و ۲۹۱ و ۲۸۴-۲۸۳ و ۲۰۸ و ۲۷۳ و ۱۳۴ و ۱۱۱ و ۱۰۸ و ۱۰۱؛ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۶۱۲-۶۰۹؛ ابن‌کثیر، ج ۱۰، ص ۱۱۱ و ۱۱۰-۱۰۹؛ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۹؛ المسعودی، ج ۶، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ ابن‌حليکان، ج ۲، ص ۴۱۰-۴۱۴)

\* ص ۴۱۹ - همان حدیث، ذیل «هذا کتاب محمد بن سلیمان»:

این فرد محمد بن سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس (۱۷۳/۷۸۹-۱۷۴/۷۴۰)،

فرزند برادر منصور است. بین سالهای ۱۴۷ و ۱۴۸ / ۷۶۴ و ۷۶۵، زمان شهادت امام صادق<sup>ع</sup>، او حاکم منصور در کوفه بود، در حالی که در همان زمان، حاکم منصور در مدینه، یعنی محل اقامات و فوت امام، برادرش جعفر بن سلیمان (فاتح ۱۷۷/۷۹۴) بود. (نک: الطبری، ج ۳، ص ۳۵۴ و ۳۵۲ و ۲۶۲-۲۶۳؛ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۲۴۷؛ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۲۰۱؛ العقوبی، ج ۲، ص ۵۹۴ و ۵۸۳؛ ابن‌کثیر، ج ۱۰، ص ۱۰۶ و ۱۰۳؛ ابن‌العلوی، ج ۳، ص ۳۸۴)

این حدیث با سلسله سندي که شامل کلینی نيز هست، از قول سید ابن طاووس (مهج الدعوات، ص ۲۱۲) نيز نقل شده است. در اين نسخه ابوایوب مىگويد: «این نامه‌اي است از جعفر بن سلیمان...»

از آنجاکه يكى از مجريان وصيّت‌نامه، محمدبن سلیمان بوده است، به نظر مىرسد کاتب آن نسخه از کافى که به ما رسیده، میان دو برادر خلط‌كرده و محمدبن سلیمان را با جعفر بن سلیمان در آميخته است.

دليل اينكه محمدبن سلیمان مجرى وصيّت‌نامه شده نه برادرش، مرتبت و قدرت بيشتر او نسبت به موقعیت، مرتبت و قدرت برادرانش بوده است. علاوه بر اين، اين حقیقت که کوفه و بصره، مراكز فعالیت شیعه بوده و محمدبن سلیمان مستقیماً مسئول آنها بوده است.

\* ص ۴۲۴ - باب الإشارة والنصل على أبي الحسن الرضا<sup>ع</sup>، ح ۴:  
منظور امام در اينجا اين است که خلافت پدیدهای است که در میان امامان (از يکی به دیگری) به صورت پیوسته، منتقل می‌شود.

\* ص ۴۳۰ - همان باب، ح ۱۴، ذیل «قال نعم و مررت به سنون»:  
پيداست که اين بخش از حدیث با واقعیتهای تاریخی مطابقت ندارد؛ زیرا امام صادق<sup>ع</sup> در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ (۱۴ دسامبر ۷۶۵) به شهادت رسیده و امام رضا<sup>ع</sup> یا در همان سال در تاریخ ۱۱ ذی القعده (۲۹ دسامبر ۷۶۵) یا با احتمال



کمتر در روز ۱۱ ذی القعده سال ۱۵۳ (۵ نوامبر سال ۷۷۰) متولد شده‌اند. در هر حالت، امام صادق علیه السلام نمی‌توانسته نوء خود را دیده باشد. در این مورد، علامه مجلسی این گونه می‌نویسد. (در مرآت العقول، ج ۳، ص ۳۵۰؛ البحار، ج ۵۰، ص ۳۰):

«نسخهٔ صحیح آن است که شیخ صدوق ارائه کرده است؛ در آنجا می‌بینیم که به جای عبارت «آیا او هنوز متولد نشده بوده است؟»، این عبارت را می‌بینیم: «آیا او در آینده، صاحب چنین فرزندی خواهد شد؟»

امام به این سؤال این گونه پاسخ می‌دهد: «بله». (عيون اخبار الرضائی، ج ۱، ص ۲۴) طبرسی این حدیث را از کلینی نقل می‌کند و می‌گوید: «آیا این (مطلوب) مرتبط با پسری است که بعداً متولد خواهد شد؟» امام پاسخ دادند: «بله». (اعلام الوری، ص ۶؛ البحار، ج ۵۰، ص ۲۶)

\* ص ۴۳۳، همان حدیث، ذیل «و ذلك سنة قد مضت»:

يعنى رسم بر اين بوده که وقتی کسی به نزد حاكم ظالم بردہ می شده، غسل می کرده و کفن می پوشیده، گویی که منتظر کشته شدن خویش بوده است.

\* ص ۴۳۴ - همان حدیث، ذیل «بعد موت هارون بأربع سنين»:

هارون الرشید در سال ۱۹۳/۸۰۹ درگذشت و پرسش محمد الامین، به خواست پدر، جانشین او شد؛ درحالی که مأمون برادر امین، حاکم خراسان بود. امین در سال سوم خلافتش، تصمیم گرفت که برادرش مأمون را از قائم مقامی و جانشینی خود در امر خلافت، کنار بزند و به جای او، فرزند خویش را به عنوان جانشین و ولیعهد خود منصوب کند. به این دلیل، مأمون لشکری را به جنگ امین فرستاد (در سال ۱۹۶/۸۱۲). در آغاز سال ۱۹۸/۸۱۳، امین کشته شد و بغداد فتح گشت. در پی اغتشاشات پیش آمده، فشار از روی اهل بیت (خاندان رسول) برداشته شد و آنها قادر شدند تابه طور علنی، با مردم سخن گویند و به ارشاد پردازنند.

\* ص ۴۳۶ - همان باب، ح ۱۵، ذیل «عن يزيد بن سليط»:

این حدیث - البته با کمی تغییر - از قول شیخ صدوق، در کتاب عيون اخبار الرضائی، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۷ نیز نقل شده است و ما در متن، هرجاکه ضروری دانستیم، به تفاوتها اشاره کردہ‌ایم.



\* ص ۴۳۸ - همان حدیث، ذیل «وأوصيَتْ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِي»:

جزئیات درست این صدقات را در احادیثی دیگر می‌توان یافت. به این منظور رجوع کنید به کلینی، کافی، ج ۷، ص ۵۳-۵۴؛ طوسی، التهذیب، ج ۹، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ الصدوق، الفقيه، ج ۴، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ العيون، ج ۱، ص ۳۷-۳۸؛ الحر العاملی، الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۱۴-۳۱۵؛ الفیض، الوافی، ج ۶، ص ۸۱-۸۲. تا جایی که تاریخ این موضوع مدد نظر ماست، مهم‌ترین بخش آن در این است که تعیین شدگان مسئولیت صدقات، این گونه نام برده شده‌اند:

«او صدقة خود رادر دستان علی و ابراهیم نهاد. اگر یکی از این دو بمیرند، قاسم در کنار فرد باقی مانده - جای آن را که در گذشته، خواهد گرفت. اگر یکی از این دو بمیرد، اسماعیل جای او را خواهد گرفت (در کنار آنکه باقی مانده). اگر یکی از آن دو بمیرد، پس عباس جای او را خواهد گرفت (در کنار آنکه باقی مانده). اگر یکی از آن دو بمیرد، بزرگ‌ترین فرزند پسر من، آنی که همچنان زنده مانده است، جای او را خواهد گرفت (در کنار آنی که باقی مانده). اگر فقط و فقط یکی از پسران من بر جا بماند، پس او (به تنها یی) مسئول خواهد بود.»

\* ص ۴۳۸ - همان حدیث، ذیل «الذین خلّفت و ولدي»:

در متن شیخ صدوق داریم که «وإلى...» که ما این کلام را ترجمه کردہ‌ایم؛ کلینی فقط این گونه گفته «إلى...» که تمام پسران را به عنوان مسئولان اوقاف و غیره فهرست می‌کند...

\* ص ۴۳۹ - همان حدیث، ذیل «فليس له أن يزوّجهما إلّا بإذنه وأمره»:  
امام موسی علیه السلام همسران متعدد داشته است. بنابراین، هر برادری تصوّر می‌کرده که این وظیفه اوست که خواهرش را (دختر مادر خود را) به منزل شوهر بفرستد؛ اما

این جملات، اجازه چنین کاری را به آنها نمی دهد. (رجوع کنید به دنباله این حدیث)

\* ص ۴۴۱ - همان حدیث، ذیل «لیس لأحد أن يكشف وصیتی»:

وصیت‌نامه (عهدنامه) به صورت طومار بوده است.

\* ص ۴۴۲ - همان حدیث، ذیل «کان أبو عمران الطلحی»:

موسى بن محمد بن عمران بن ابراهیم بن محمد بن طلحه بن عبدالله (طلحه) صحابی مشهور و شرکت‌کننده در جنگ جمل بود. خلفا، هارون الرشید و امین اورا به عنوان قاضی مدینه منصوب کردند. پیش از او، برادرش عمران - که منصوب از جانب منصور و مهدی بود - سمت قضاوت را در مدینه داشت.

\* ص ۴۴۴ - همان حدیث، ذیل «فتیعین لی ما علیهم»:

تعیین (در توضیح آن گوییم): حسن به احمد، هزار دینار بدھکار است - و زمان پرداخت آن رسیده، اما او قادر به پرداخت بدھی اش نیست. حسین می خواهد تا بدھی را خودش متقبل شود، اما او نیز پولی ندارد. اگر او از احمد بخواهد تا وصول آن را به تأخیر بیندازد، مثلاً به مدت یکسال، و میزان بدھی را بیفزاید، مثلاً تا ۱۲۰۰ دینار، ۲۰۰ دینار آن ربا می باشد. پس او پرداخت را به حسن منتقل می کند که بدھی آخری را باطل کند. بنابراین، حسن دیگر بدھکار نیست و حسین باید بدھی ۱۲۰۰ دیناری را در تاریخ دیرتر پردازد. این روند را در فقه، «تعیین» می گویند.

\* ص ۴۴۷ - همان باب، ح ۱۶، ذیل «و من الذي يكون بعده»:

اولی اشاره به خلیفه عباسی، محمد المهدي (۱۲۷/۷۴۴ - دوره خلافت ۱۵۸/۷۷۵ تا ۱۶۹/۷۸۵) است. او امام موسی علیہ السلام را به بغداد آورد و زندانی کرد، و بعد از مدت کوتاهی، آزادش کرد.

فرد دوم موسی الهادی (۱۴۴/۷۶۱ - دوره خلافت ۱۶۹/۷۸۵ تا ۱۷۰/۷۸۶) است که به حاکمش در مدینه دستور داد تا امام موسی را دستگیر کند و به بغداد آورد. درست زمانی که این دستور می خواست اجرا شود، خلیفه درگذشت.

\* ص ۴۴۷ - همان حدیث، ذیل «و ما یکون جعلت فداك؟ قال: يضل الله...»: سؤال‌کننده فرض را براین داشته که اگرچه از جانب دو فرد ذکر شده، به امام آسیبی نخواهد رسید، اما او از خلیفه سوم، هارون‌الرشید، رنج بسیاری متحمل خواهد شد.

هارون‌الرشید، امام را در مدینه، در سال ۱۷۹/۷۹۵، دستگیر کرد و در بصره به زندان انداخت. در سالهای بعد، او را به بغداد برد و تا سال ۱۸۳/۷۹۹ زندانی کرد. و در همان سال نیز امام را در زندان مسموم کرد. بنابراین، سؤال‌کننده درباره رویدادهای آینده سؤال کرده، یعنی بعد از فوت امام به دست خلیفه سوم. پاسخ امام به اختلافاتی میان شیعه اشاره دارد که در امر خلافت و جانشینی پیش خواهد آمد.